

Farsi: Endless Compassion

(Sermon by Cheryl Williams, preached at Footscray Baptist on August 2nd, 2026 – Matthew 14:13-21)

صبح بخیر، من دوست عیسی هستم. زمانی را به یاد می‌آورم که بسیار جالب بود، بگذارید در مورد آن برایتان تعریف کنم.

ما به تازگی خبر مرگ دوستان یحیی تعمید دهنده، که پسر عموی عیسی نیز بود، را شنیده بودیم. مرگ بسیار خشونت‌آمیزی بود و همه ما از این رویداد شوکه شده بودیم. همه ما فکر می‌کردیم که ایده بسیار خوبی است که از آنجا دور شویم و سعی کنیم آنچه را که اتفاق افتاده است، پردازش کنیم. بنابراین، وقتی عیسی پیشنهاد داد که کمی از آنجا دور شویم، همه ما از این فرصت استقبال کردیم. استراحت و فرصتی برای سوگواری برای ما، به خصوص برای عیسی، خوب خواهد بود. او چیز زیادی نگفت، اما فکر می‌کنم واقعاً او را تکان داد. او به دنبال انتقام نبود (من هم همینطور بودم)، او فقط می‌خواست با پدرش در دعا وقت بگذراند. بنابراین، برای همه ما زمان بسیار غم‌انگیزی بود.

ما به مکانی نسبتاً خلوت رفتیم، یا حداقل فکر می‌کردیم که خلوت است. جمعیت خیلی زود فهمیدند که ما کجا هستیم و هزاران نفر به دنبال ما آمدند. آنها به دنبال چیزی بودند - برخی به شفا نیاز داشتند، برخی دیگر فقط می‌خواستند از عیسی بشنوند، به آموزه‌های او گوش دهند.

ما سعی کردیم از عیسی محافظت کنیم، اما او اصرار داشت که به میان آنها برود و هر کاری از دستش برمی‌آید انجام دهد. دلسوزی آن مرد پایانی نداشت، با وجود اینکه نیاز به مراقبت از خودش داشت، او فقط بیرون می‌رفت و هر کاری از دستش برمی‌آمد برای مردم آنجا انجام می‌داد.

او تمام روز به دیگران کمک می‌کرد و با آنها معاشرت می‌کرد. هوا داشت غروب می‌کرد، خورشید داشت غروب می‌کرد و ما خیلی از هر جایی دور بودیم و مردم باید سفرشان به خانه را شروع می‌کردند. ما این را فرصتی دیدیم تا به عیسی کمک کنیم از مخمصه‌ای که خودش را در آن گرفتار کرده بود، بیرون بیاورد و کمی با خودش خلوت کند، بنابراین به او اکیداً پیشنهاد کردیم که آنها را به راهشان بفرستد.

ما سنگدل نبودیم، می‌توانستیم ببینیم که مردم با آنچه عیسی انجام می‌داد و می‌گفت، سرگرم بودند، اما می‌دانستیم که آنها به زودی گرسنه می‌شوند و می‌دانستیم که منابع لازم برای سیر کردن آنها را نداریم. فرستادن آنها به خانه، یک برد-برد به نظر می‌رسید.

تصور کنید وقتی او امتناع کرد و پیشنهاد داد که به جای فرستادن آنها، باید چیزی برای خوردن به آنها بدهیم، چقدر تعجب کردیم. او فکر می‌کرد از کجا می‌توانیم غذا تهیه کنیم، هیچ مغازه یا تاجر محلی در این نزدیکی وجود نداشت، هیچ مزرعه‌ای با محصولات اضافی وجود نداشت. هر کسی که ما مقداری نان و ماهی پیدا می‌کرد، این هرگز در سیر کردن مردم تأثیری نداشت. به هر حال، ما به عیسی دادیم و منتظر ماندیم تا ببینیم آیا او منطقی خواهد دید و جمعیت را به راهشان می‌فرستد یا نه.

اما نه.

او به آسمان نگاه کرد و دعا کرد و نان را تکه تکه کرد و سپس به ما گفت که آن را پخش کنیم. عیسی اغلب نان را با دیگران تکه تکه می‌کرد، او این کار را با بسیاری از به اصطلاح گناهکاران انجام می‌داد، او این کار را در یک اتاق بالا با همه ما انجام می‌داد قبل از اینکه اوضاع بدتر شود و سپس با آن زوج که به اماتوس سفر می‌کردند. همانطور که او این کار را انجام می‌داد و قبل از اینکه مجبور شوم عجله کنم و آن را پخش کنم، به این فکر کردم که چگونه خدا غذا، مَتّا را در بیابان برای بنی اسرائیل فراهم کرده بود. همانطور که آن را به انواع مردم، از همه جا، کودکان، زنان و مردان می‌دادیم، شروع به خیال‌پردازی در مورد ضیافت آسمانی که عیسی به آن اشاره کرد، کردم، آیا این همان چیزی است که قرار است باشد؟ به هر حال، آن را به همه دادیم و سپس مردم نیز شروع به اضافه کردن هر چیزی که داشتند به جشن کردند. همه راضی بودند و حتی مقداری هم باقی مانده بود - با آنها چه کار کنیم؟ فکر می‌کنم باید درست همانطور که عیسی انجام داد عمل کنیم و آنها را به نیازمندان دیگر بدهیم. آن روز فراوانی، سخاوت و شفقت زیادی نشان داده شد.

وقتی بالاخره بعد از آن روز بزرگ به خانه رسیدیم، به آنچه آن روز آموخته بودم و آنچه عیسی به ما، شاگردانش، نزدیکان او که مدتی در این سفر به او پیوسته بودند، آموخته بود، فکر کردم.

در اینجا برخی از نتیجه‌گیری‌های من آمده است.

• حتی وقتی فکر می‌کنیم منابع کمی داریم - غذا، زمان، پول - هنوز باید از آنچه داریم برای ابراز شفقت استفاده کنیم.

• نباید سعی کنیم مسئولیت مراقبت از دیگران را به دیگران واگذار کنیم.

• شاید گاهی اوقات وقتی سوگواری می‌کنیم یا غم و اندوه را تجربه می‌کنیم، دقیقاً همان زمانی است که می‌توانیم شفقت، همدلی و درک درد و دلشکستگی دیگری را نشان دهیم. • زندگی واقعاً پیچیده است - برخی غمگین هستند، برخی دیگر درد جسمی دارند و نیاز به شفا دارند، برخی به دنبال آرامش هستند، برخی گرسنه‌اند، گاهی اوقات همه این اتفاقات همزمان برای ما رخ می‌دهد. وقتی به جهان نگاه می‌کنیم، فقدان و غم، درد، درگیری، قحطی و ظلم را می‌بینیم و در همه این موقعیت‌ها است که ما فراخوانده شده‌ایم تا شفقت بی‌پایان نشان دهیم.

• شفقت فقط احساس تاسف برای کسی نیست، بلکه عمل کردن و پاسخ دادن به نیازهای دیگران بدون هیچ گونه فکر به دست آوردن چیزی در ازای آن است. شفقت به معنای ایستادن روی کسی و رفتار کردن با او به عنوان زیردست کسی که کاری برایش انجام می‌دهید نیست؛ بلکه ایستادن روی چمن در کنار اوست و نان یکسانی را به اشتراک می‌گذارد.

• عیسی ما را به چالش می‌کشد که دست و پای او باشیم - به معنای واقعی کلمه، با کار تیمی است که می‌توانیم کارهای بزرگی انجام دهیم.

• از چیزی به ظاهر کوچک می‌تواند نعمت بزرگی حاصل شود

• من تعجب می‌کنم که اگر ما به اشتراک بگذاریم، آنگاه چیزی برای به اشتراک گذاشتن با دیگران خواهیم داشت.

• آن روز به همه غذا داده شد، هیچ مانعی، هیچ مرزی وجود نداشت، همه می‌توانستند شرکت کنند. مهمان‌نوازی واقعی واقعاً مهم است؛ ما باید از همه سر سفره‌هایمان استقبال کنیم. اگر همه ما بنشینیم و یک یا دو وعده غذایی را با هم بخوریم، دنیا چقدر متفاوت خواهد بود؟

• گاهی اوقات وقتی وقفه‌ای در کارمان ایجاد می‌شود، حتی اگر در حال انجام کاری واقعاً مهم باشیم، ممکن است آن وقفه حتی مهم‌تر باشد.

• به نظر می‌رسد پادشاهی خدا، جهان خدا با شفقت، سخاوت، شمول، به اشتراک گذاشتن و انجام آنچه از دستان برمی‌آید، مشخص می‌شود، مهم نیست چقدر کوچک یا به ظاهر بی‌اهمیت باشد، هرگز نمی‌دانید به کجا منجر می‌شود.

شنوندگان، آیا می‌توانم دعایی را که مدت‌ها پس از زندگی من نوشته شده است، برای شما به یادگار بگذارم، اما خلاصه‌ای از آنچه در آن روز آموختم را بیان می‌کند، جایی که عیسی یک وعده غذایی معمولی را با بسیاری به اشتراک گذاشت، اما یک وعده غذایی خارق‌العاده بود.

مسیح بدنی جز شما ندارد،

هیچ دستی، هیچ پای روی زمین جز شما نیست،
چشمانی که با آنها نگاه می‌کند از آن شماست.

شفقت بر این جهان،

پاهایی که با آنها برای انجام کار نیک راه می‌رود از آن شماست،

دست‌هایی که با آنها تمام جهان را برکت می‌دهد از آن شماست. دست‌های تو، پاهای تو، چشم‌های تو، بدن او.

مسیح اکنون بدنی جز بدن تو ندارد،

دست‌ها و پاهایی جز دست‌های تو روی زمین ندارد،

چشم‌های تو، چشمانی هستند که با آنها به این دنیا نگاه می‌کند - شفقت.